

سید محمدعلی جمال زاده

ژنو - سوئیس

رواج بازار شعر و شاعری

(قسمت بیست و سوم)



مولوی در محیط خطرناکی زیست میکرد و وجود شاخصی شده بود و
گفتنی بسیار داشت و خود را دچار استیصال میدید ولی از قرار معلوم جوش و

خروش درونی امان نمیداد و عذاب اختیار را چه بسا از کفش بیرون می انداخت.
میفرماید :

مجملش گفتم ، نگفتم زان بیان

ورنه هم افهام سوزد هم زیان

گر بگویم آنچه دارم در درون

بس جگرها گردد اندر حال خون

بس کنم خود زیرکان را این بس است

بانگ در کردم اگر در ره کس است

ترسم از فتنه و گرنه گفتنیها گفتمی

زین سبب من تیغ کردم در غلاف

تا که کز خوانی نخواند برخلاف

مجملش گفتم ، نکردم من بیان

ورنه هم لبها بسوزد هم دهان

عارفان که جام حق نوشیده اند

رازها دانسته و پوشیده اند

بخاطر آمد که در جانی خوانده ام (گویا در کتابهای نویسنده بزرگ

فرانسوی آناتول فرانس) که در یونان قدیم افراد آزاده و اندیشمند که از غوغای

عوام هراسناک بودند در مجالس خصوصی و پنهانی جمع میشدند و مراسم آنها

بود که يك گل سرخ در بالای در محلی که در آنجا گرد میآمدند نصب میکردند و این گل علامت اسم مقدسی بود که هر کس از زیر آن رد میشد سخنانی را که در آن مجلس میگفتند نباید در بیرون ابراز نماید و چنین مجالس و محافل را در کتابها بنام «سوب روزه» خوانده اند یعنی «در زیر گل سرخ».

راز را گر می نیاری در میان

درکها را تازه کن در قشر آن

شرح میخواهد بیان این سخن

ليك میترسم ز افهام لکن (۱)

آنچه میگوید قلم در زیر و بم

فاش اگر گویم جهان بر هم زخم

بس مثال و شرح خواهد این کلام

ليك ترسم تا نلغزد فهم عام

این سخن چنان معنی میدهد که مردم عوام معنی بسیاری از حرفها را درست نمیفهمند و بمقتضای فهم و فکر و باعتبار پندار و عادات درونی خود تفسیر میکنند و چه بسا نور بصورت ظلمت و صواب با نقاب خطا و اشتباه درمیآید و موجب خطر و دردسر و نتایج وخیم میگردد.

شرح این از سینه بیرون می جهد

ليك میترسم که نومییدی دهد

۱- با اصطلاح امروز یعنی از «کهنه پرستان» و «مرتجعین».

این مباحث تا بدینجا گفتنی است

هرچه آید زین سپس بنهفتنی است

باده او در خور هرهوش نیست

راز جز با رازدان انباز نیست

راز اندر گوش منکر راز نیست

ترسم از فتنه و گرنه گفتنی‌ها گفتنی

صجبا که هرچند متجاوز از هفت قرن از زمان مولوی میگذرد دنیا باز بهمان حال است و در بسیاری از صفحات دنیا باز هم زبانها از گفتن و قلمها از نوشتن درهراسند و باید تصدیق نمود که تا بوده چنین بوده است و هیچ دلیلی هم درمیان نیست که روز و روزگاری تغییر بیابد چونکه «الانسان لقی خسر» سخن بی پایه‌ای نیست و همینقدر باید دعا کرد که ازین بدتر نشود.

اکنون میرسیم بجائی که مولوی بدستور یاران و خیرخواهان و مرشد و مراد خود میخواست عمل کند و خود را در بیان پاره‌ای از مطالب آزاد و مجاز نمی‌بیند و احتیاج به رخصت و اجازه دارد. آیا نمیتوان احتمال داد که گاهی این اجازه و رخصت از عقل و تمیز خود او باید صادر گردد و آیا عقل سلیم و ورزیده و تشخیص پخته و صائب که میتوان آنرا وجدان رهنما و داور صدیق و امین خواند دلیل و مراد و مرشد خوب و حاذق و راستگوئی نیست.

مولوی به کرات از «دستور» سخن میراند و میتوان احتمال داد که گذشته از عقل و شعور و تشخیص و وجدان خودش بر اهنمائسی شمس و صلاح‌الدین و حسام‌الدین هم اطمینان و وثوق داشته است و خیر و صلاح خود را در پیروی و

قبول و صایا و خیرخواهیهای آنان میدانسته است . از جمله سخنان مولوی در همین معانی ابیات و مصراعهای زیر است :

از سبب گفتن مرا دستور نیست

من تمام این را نیارم گفت از آنک

منع میآید ز صاحب مرکز ان(۲)

و خطاب به شمس الدین فرموده است .

ای بگفته در دلم اسرارها

گفتن اسرار تو دستور نیست

بو که فیما بعد دستوری رسد

رازهای گفتنی گفته شود

لیک ما را ذکر آن دستور نیست

کی گذارد آنکه رشک روشنی است

تا بگویم آنچه فرض و گفتنی است

گر بفرماید بگو برگوی خوش

لیک اندلا گو، دراز اندر مکش(۳)

۲- تفسیر و توجیه « صاحب مرکز ان » . احتیاج فکر و تأمل و مطالعه است .

۳- یعنی کاری را بکن که راقم این سطور نمیکند و این همه بحث را بدرازا میکشد

ولی چه میتوان کرد که میدان بدست افتاده است و مطالبی است که بهتر است مطرح گردد .

ور بفرماید که اندر کش دراز

همچنان شرمین بگو ، با امر ساز (۴)

نیست دستوری کز این من بگذرم

پرده‌های غیب این بر هم زرم

خوب است بهمین اندازه کفایت رود و الا باز سخنان بسیار دیگری در

همین معنی میتوان نقل نمود اما بحکم فرموده حافظ :

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته‌ها هست ولی محرم اسرار کجاست

تطویل کلام لازم بنظر نیامد ولی يك نکته مهم را هم نباید از نظر دور داشت

که وقتی صحبت از «اسرار» بمیان می آید ممکن است فکر بجاهای دور و دراز

متوجه گردد و پرده‌هایی در جلو چشم تجسم گردد و خاطر کنجکاو آرزو کند که

بتواند راهی هم به پس آن پرده‌ها بیابد ولی نباید فراموش نمود که حافظ که

برموز آشناست و میداند چه میگوید فرموده است :

«مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز»

«ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست»

کرامت هوش و معرفت و صاحب‌دلی :

جلال‌الدین محمد مولوی بلخی در سال ۶۷۲ هجری قمری مطابق سا

سال ۱۲۷۳ میلادی در شهر قونیه (در ترکیه امروز) وفات نمود و در همانجا

۴- درباره این دو بیت باید دانست که مولوی بصراحت از حسام‌الدین سخن رانده

است و شکی نیست که مقصودش هموست .

مدفون است و امروز هنوز پس از تقریباً هفت قرن و نیم هر روز زیارتگاه گروهی از صاحب‌دلان خودی و بیگانه است .

از وفات مولانا امروز ۷۲۳ سال میگذرد و از آن پس در دنیا وقایع بسیار مهمی روی داده است که هر یک از آن در سرنوشت بشر و در مسیر تاریخ تمدن حایز نهایت اهمیت است و هر یک از آنها به نوعی یکی از عوامل ترقی و تحول دنیا بشمار میآید چنانکه فی‌المثل کشف آمریکا درست ۲۲۰ سال پس از درگذشت مولانا صورت پذیرفته است .

اینک برای مزید اطلاع خوانندگان در ذیل صورت مهمترین این وقایع را در اینجاست آوریم :

۱- ظهور عالم بزرگ لهستانی موسوم به کوپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳ میلادی) که درست ۲۰۰ سال پس از وفات مولانا تولد یافت و با کشفیات علمی خود مسیر علمی دنیا را در طریق تغییر و تحول انداخت .

۲- ظهور لوتر مصلح دینی آلمانی (۱۴۸۳-۱۵۴۶ میلادی) که اصلاحات مهم در مذهب مسیحیان بعمل آورد . وی ۲۲۷ سال پس از مولوی وفات یافت .

۳- کشف آمریکا بدست کلومب : در سال ۱۴۹۳ میلادی یعنی چنانکه گذشت

۲۲۰ سال پس از وفات مولوی .

۴- ظهور کپلر عالم بزرگ آلمانی (۱۵۷۱-۱۶۳۰ میلادی) کاشف قوانین علمی مهمی که بنام او معروف است . چنانکه ملاحظه میفرمائید او ۲۹۸ سال پس از وفات مولانا در گذشته است .

۵- ظهور گالیله عالم بزرگ ایتالیائی که در سال ۱۶۳۳ میلادی یعنی ۳۵۹ سال پس از وفات مولوی کتاب مشهور خود را نوشت که او را تا پای مرگ

- ۶- ظهور نیوتون عالم مشهور انگلیسی (۱۶۴۲-۱۷۲۷ میلادی).
- ۷- انقلاب مهم سیاسی در انگلستان (۱۶۴۲-۱۶۴۹ میلادی) که راه ورسم حکومت ملی قانونی را به عالمیان این قرون اخیر آموخت.
- ۸- ظهور انشتاین عالم بزرگ آلمانی که در قرن نوزدهم تولد یافت و در جریان قرن بیستم کشفیات علمی مهمی بعمل آورد که به کشف اتم و استعمال نیروی اتم منجر گردید.
- ۹- انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ میلادی) که شعارش آزادی و برابری و برادری بود و مقدمه ای گردید برای دو انقلاب فرعی دیگر در ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ میلادی و استقرار جمهوریت در آن کشور.
- ۱۰- انقلاب بزرگ روسیه در اواخر نخستین جنگ جهانی در سال ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ میلادی که مبداء ظهور «سیستم حکومت کمونیستی» (اشتراکی) در جهان گردید.

مولانا جلال الدین محمد مولوی هم با اهمیت کار خود آگاه بوده است . مگر نفرموده است .

« مثنوی مسا دکان وحدت است »

مگر خبر نداده است که :

« نردبان آسمان است این کلام »

هر که از این سر رود آید پیام »

مگر درباره « مثنوی » بالصراحه نگفته است :

وحدت اندر وحدت است این « مثنوی »

از سمک رو تا سماک ، ای « معنوی »

مگر برآستی و از روی انصاف صلا نداده است :

« گر شود پیشه قلم دریا مدید »

« مثنوی را نیست پایانی پدید »

مگر در همین کتاب « مثنوی » سخنان شگفتی ازین دست کم آمده است :

« در درون کعبه رسم قبله نیست »

چونکه با معشوق گشتی همنشین

دفع کن دلالگان را بعد ازین

هرکه از طفلی گذشت و مرد شد

نامه و دلاله بر وی سرد شد

هرکه او اندر نظر موصول شد

این خبرها پیش او معزول شد

من نخواهم لطف حق با واسطه

که هلاک خالق شد این رابطه

بلکه هفتاد و دو ملت هر یکی

بی خبر از یکدیگر و اندر شکی

این تصور وین تخیل لعبت است

تا تو طفلی پس بدانند حاجت است

چون ز طفلی رست جان، شد در وصال

فارغ از حس است و تصویر و کمال

از خیالی صلحشان و جنگشان
وز خیالی فخرشان و ننگشان

عجبا که مولوی پس از آنکه عمر خود را در راه اندیشیدن و به ژرفنای مسائل رسیدن بمصرف رسانید و در قلمز تفکر و تأمل و تعمق آن همه شناساوری نمود که نتیجه اش عالمی را متحیر و انگشت بندندان ساخته است تازه بایک نوع تأسف و حسرتزدگی میفرماید :

عمر در محمول و در موضوع رفت

بی بصیرت عمر در مسموع رفت

الحق جا دارد که بگوئیم موجودی بوده است بس استثنائی و برگوشهٔ بامی عرش مانند نشسته است که نظر ما مردم معمولی از تماشای آن عاجز است . در هر صورت چنانکه مذکور افتاد پس از وفات مولوی در سال ۶۷۲ هجری (یعنی ۷۲۳ سال پیش از این) در دنیا انقلابهای عظیمی اتساق افتاده است که در تحول سرنوشت نوع بشر هر یک از آنها حایز اهمیت بوده است و با اینهمه باز می بینیم که چه ما ایرانیان و چه اشخاص بارز و زبدهٔ دیگری از ملتهای بیگانه و دوردست با تألیف کتابهای معتبری بزبانهای گوناگون که هر یک عموماً نتیجهٔ کار و زحمت عمری است میکوشند که این عارف بزرگ ایرانزمین را که عموماً بنام «رومی» میخوانند بهتر در یابند و بیشتر به مردم جهان بشناسانند و در قبال این همه کوشش بی ریا و صرف وقت و عمر آیا جا ندارد که این پدیدهٔ بسیار عجیب را از آیات و معجزات و کرامات بشمار آوریم .

مولانا جلال الدین محمد مولوی در جهان معنی و اندیشه و معرفت از بزرگان طراز اول جهان است و راقم این سطور امیدوار است که با آنچه دربارهٔ

اودر صفحات «ارمغان» بعرض عده‌ای از هموطنانش رسانید آنها را اندکی با چنین شخصیت بکلی استثنائی بیشتر آشنا ساخته باشد. از مجله «ارمغان» هم امتنان دارم که آن همه مقالات دورود را در صفحات محدود «ارمغان» بچاپ رسانید.

گفتار ما درباره مولوی و عشق و عشقبازی و عوالم دیگر آن مرد بزرگوار

پایان رسید.

ما نمیتوانیم بشکل مثبت و قطعی و شبه ریاضی زیبایی این مصرع‌ها را که فصاحت و بلاغت آن بعد اعجاز رسیده است نشان دهیم ولی از آشنائی بزبان سعدی این مطلب را استنباط میکنیم که سعدی از آن گویندگان نادر و توانائی است که قوت زبان آنان در کیفیت ترکیب جمله است، نه در توسل باستعاره و تشبیه و سایر صنایع بدیعی. بعبارت دیگر سعدی با آنکه در دوره رواج صنایع شعری قرار گرفته است و گویندگان بانواع صنایع لفظی دست میزدند، برگشت محسوسی بعصر «همری» ایران، یعنی بسادگی زبان رودکی و فردوسی دارد.

(قلمرو سعدی)